

* همه شکل‌های فعالیت طبقه کارگر

نوشته ویجی پراشاد

ترجمه و تدوین: حبیب مهرزاد

«لازم است که خواست‌ها و هدف‌های ما چنان جامع باشد که همه شکل‌های فعالیت طبقه کارگر را دربرگیرد»

(کارل مارکس، ۱۸ ژوئیه ۱۸۷۱ [در مصاحبه با نیویورک وُردل درباره اتحادیه‌های کارگری])

به مدت صد سال، کارخانه‌ها و اداره‌ها شمار بزرگی از کارگران را به محیطی انباشته از تجسس و متمرکز بر بارآوری (بهره‌وری) کشیدند. سرمایه‌تشنه سود، متوجه مزایای ایجاد کارخانه‌ها و اداره‌های غول‌آسا بود. مقیاس بزرگ تولید به سود سرمایه بود. سرمایه با تولید تعداد عظیم کالاهای گوناگون می‌توانست مواد خام [مورد نیازش] را به قیمتی پایین‌تر به دست آورد، و بازار را با حجم بزرگی از کالاها اشباع کند. [در این روند] شرکت‌های کوچک‌تر ورشکست شدند. در خطوط تولید پیوسته و ممتد، در پی جایگزین شدن کارگران به جای استادکاران و پیشه‌وران، حرفه و مهارت پیشه‌وری در کارها به تدریج از میان رفت. در خطوط تولید، توان و انرژی کارگران صرف انجام کارهای کوچک و کوچک‌تری شد که مجموع آنها در نهایت- و خارج از کنترل آنها- به تولید کالا منجر می‌شد. هیچ کارگری دیگر تمام یک کالا را نمی‌ساخت، بلکه حالا همه کارگران- توأم با یکدیگر- کالا تولید می‌کردند. همان‌طور که مارکس در سرمایه (۱۸۶۷) [نیز در مانیفست کمونیستی (۱۸۴۸)] نوشت، فرد فرد کارگران به «ضمیمه و زائده ماشین» تبدیل شدند. انتظار کار فکری از هر کارگر بسیار کاهش یافت، و پیشه‌وران می‌دیدند که ماشین و خط تولید جای مهارت فردی آنها را می‌گیرد. زندگی کارگران منوط و وابسته به کارخانه شد، و طبقه کارگر خودش را می‌دید که- به قول مارکس- «به زیر چرخ‌های ارابه سرمایه» انداخته می‌شد. [سرمایه، جلد اول، فصل ۲۳، بخش ۴. مارکس در اینجا از اصطلاح «جاگرنات» استفاده می‌کند که تندیس ویشنو (خدای هندوها) است و پیروانش خود را به زیر ارابه حامل آن می‌اندازند]. سرمایه در مقیاسی جهانی تولید را به طور فزاینده‌ای جمعی و اجتماعی کرد. برای مثال، کشتگاه‌های بزرگ- کارخانه‌های واقع در مزارع- در مالایا [شبه‌جزیره‌ای که مالزی و سنگاپور و بخشی از تایلند در آن قرار دارند] ماده خام (در این مورد کائوچو) مورد نیاز کارخانه‌های صنعتی را- از فرانسه گرفته تا آمریکا- تولید می‌کردند. سپس محصول این کارخانه‌ها- تایر خودرو- به

مالایا بازمی‌گشت، به جایی که همین تیرها در زیر وسایل نقلیه‌ای قرار می‌گرفتند که کائوچو را به بندرها می‌برد. تولید اجتماعی شد، ولی انباشت [سرمایه] خصوصی بود و به خاطر استعمار، محور جغرافیایی معینی هم داشت. انباشت نه فقط خصوصی بود، بلکه به طور عمده به نفع کشورهای عمده نظام امپریالیستی بود. کارگران کار می‌کنند که ثروت تولید کنند، ولی همین کارگران، از میوه این ثروت به طور برابر برخوردار نمی‌شوند. ظهور جنبش‌های کارگران و دهقانان به سبب همین نظام نابرابر بود.

آن مزیت و برتری سرمایه خیلی زود به نقطه ضعف آن تبدیل شد. گرد آوردن شمار زیادی از کارگران در زیر سقف یک کارخانه این امکان را برای کارگران فراهم آورد که با یکدیگر تبادل نظر کنند. آنها حالا درباره مسائل و مشکلاتشان با یکدیگر مشورت می‌کردند و در این فکر بودند که چطور این سقوط و فروپاشی شأن و کرامت انسانی‌شان را تحلیل کنند و بفهمند. در جریان همین گفت‌وگوها و در روند همین تلاش‌ها بود که جنبش سندیکایی و اتحادیه‌پی نوین شکل گرفت. کارخانه‌ها مرکز فعالیت‌های سندیکایی بودند، چون در این محل‌ها بود که کارگران به طور انبوه جمع و متراکم بودند. این کارخانه‌ها در ضمن محلی بود که در آنها سرمایه حبس شده بود: پول در این کارخانه‌های بزرگ سرمایه‌گذاری شده بود، و هر ثانیه هدر دادن وقت موجب ضرر و زیان صاحبان کارخانه بود. این بدان معنا بود که وقتی کارگران اعتصاب می‌کردند، در واقع [با توقف کار و حرکت ارزش] روی سرمایه فشار می‌آوردند.

در این دوره، برای مثال در بریتانیا، خیلی از کارگران مُزدی در استخدام کارخانه‌ها نبودند، بلکه در خدمات و کارهای خانگی مشغول به کار بودند. ولی خدمتکاران خانگی این مزیت را نداشتند که مثل کارخانه در کنار هم باشند تا بتوانند متشکل شوند و با اعتصاب خودشان روی سرمایه فشار بیاورند. اگر یک خدمتکار خانگی اعتراض می‌کرد، اخراج می‌شد. ولی اخراج کردن کل نیروی کار شاغل در کارخانه به این آسانی نبود. به همین علت است که کارخانه‌ها به مرکز جنبش سندیکایی تبدیل شدند، و به همین دلیل است که مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها، سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی را مرکزی برای آینده سوسیالیستی می‌دیدند. تمرکز توجه بر کارخانه‌ها، عمل‌گرایانه و پیامد سیاسی بود که چنین می‌طلبید.

خواست مشترک کارگران امروزه چیست؟ در بخش‌هایی از دنیا، کارگران نمی‌توانند کار پیدا کنند، یا ساعت‌های اندکی در یک روز کار می‌کنند؛ در بخش‌های دیگری از جهان، کارگران ساعت‌های طولانی در کشتزارها و کارگاه‌های کوچک به کار طاقت‌فرسا مشغول‌اند. شرایط در محل‌های کار بسیار بد است. اکنون بیشتر از پنج سال از فرو ریختن «پلازای رعنا» در روز ۲۴ آوریل [۲۰۱۳] در بنگلادش می‌گذرد. [این مطلب در سال ۲۰۱۹ منتشر شده است.] بیشتر از هزار و صد نفر در آن فاجعه کشته و هزاران نفر [در حدود ۲۵۰۰ نفر] زخمی شدند. از آن زمان تا کنون اصلاحات کمی در نظام [اشتغال] صورت گرفته است. وقوع

«حادثه»های ضمن کار در کارخانه‌ها همچنان ادامه دارد. کارخانه‌های دوره جهانی سازی قرن بیست و یکم کارگران را به دام خود طولانی دارند، (working days) می‌اندازند: ساختمان‌های بدساز و نامطمئن برای فرایندهای تولیدی ای که روزگارهای (Just-in-time) «ماشین‌های درجه سه و معیوب، و کارگرانی که زندگی و جان خود را تسلیم ضرورت‌های «تولید و تحویل به‌هنگام می‌کنند. کارل مارکس درباره نظام کارخانه‌پی در انگلستان قرن نوزدهم نوشت (time)

ولی سرمایه با شهوت بی‌حدوحصر و کورکورانه‌اش، و با حرص و ولع گرگ‌آسای [سیری‌ناپذیر] آن در طلب کار اضافی، نه فقط از حدود اخلاقی بلکه حتی از حداکثرهای [طاقت] جسمانی روزگار نیز تجاوز می‌کند. زمان مورد نیاز برای رشد، تکامل، و حفظ سلامت بدن انسان را غصب می‌کند. زمان لازم برای برخورداری [کارگر] از هوای آزاد و آفتاب را می‌رُیاید... آنچه سرمایه بدان علاقه مند است، فقط و فقط حداکثر نیروی کاری است که می‌توان در یک روزگار به جریان انداخت. سرمایه از راه کوتاه کردن طول عمر کارگر به این هدف می‌رسد، همان‌طور که کشاورزی حریص، حاصلخیزی زمین را در مدتی کوتاه از بین می‌برد تا محصول بیشتری به چنگ آورد.» (سرمایه، جلد اول، فصل ۸ «روزگار»، بخش ۵ «مبارزه برای روزگار عادی...») امروزه وضعیت کار این چنین است و به همین دلیل است که مسئله خواست مشترک کارگران، بسیار بحث‌برانگیز است، چون خیلی چیزها باید تغییر کند. به این ترتیب، جنبش کارگران دقیقاً از کجا باید شروع کند؟

عصر جهانی سازی

در میانه قرن بیستم، صد سال پس از شکل‌گیری جنبش سندیکایی و دستاوردهایی که در این مدت داشت، سرمایه به شیوه‌های تازه‌ای از استثمار دست یافته بود. پیشرفت‌های علمی نیز به شکل‌گیری این شرایط کمک کرد. انواع جدید فتاوری کامپیوتری این امکان را (databases) از راه ماهواره‌ها، دنیا را به طور هم‌زمان به هم متصل کرد. پایگاه‌های داده (IT) اطلاعات از موجودی انبار [مواد و کالا] اطلاع (real time) «برای شرکت‌ها فراهم آورد که بتوانند در آن واحد و به اصطلاح «بی‌درنگ ماهواره‌پی، وقتی شرکتی در یک نقطه از دنیا (UL یا uplink) «داشته باشند. به این ترتیب، با استفاده از «اتصال‌های به بالا کالایی را می‌فروشد، در یک پایگاه داده دیگر در بخش دیگری از دنیا ثبت می‌شود. قیمت‌های پایدار انرژی- به‌ویژه نفت- و انواع جدید حمل‌ونقل- به‌ویژه کشتی‌های باربری کانتینری- این امکان را به شرکت‌ها داد که بتوانند کالاها را با سرعتی بیشتر، از یک نقطه از کره زمین به نقطه‌ای دیگر حمل کنند. این بدان معنا بود که دیگر لازم نبود محل‌های تولید در نزدیکی محل‌های فروش (بازار) باشد. محل تولید می‌تواند هر جایی باشد. همچنین بدین معنا بود که با توجه به سازمان‌یافتگی پیچیده اطلاعات در کامپیوترها، دیگر لازم نیست که شرکت‌ها کارخانه‌ای بزرگ در یک محل برپا کنند، بلکه حالا می‌توانند کارخانه‌ای را که

محصولی معین تولید می‌کند به چند بخش کوچک‌تر تقسیم کنند و هر کارخانه کوچک‌تر را در کشورها یا منطقه‌هایی متفاوت برپا کنند. این پدیده را منفصل یا مجزا کردن تولید می‌خوانند.

کارخانه‌های کوچک‌تر دیگر آن تراکم کارگر را که کارخانه‌های بزرگ داشتند، ندارند. اگر کالایی در کشورهای متعدد ساخته می‌شود، به معنای آن است که حالا سرمایه نسبت به ملت‌ها برتری پیدا می‌کند. اگر کارخانه‌ای در یک کشور ملی شود، فقط یک بخش از زنجیر تولید ملی می‌شود. به این ترتیب، زنجیر کالا مانعی در برابر استراتژی ملی کردن است. منفصل کردن تولید، فعالیت‌های سندیکایی را نیز دشوار می‌کند، چون سرمایه حالا می‌گوید که شما اگر در یک کارخانه اعتصاب کنید، آن کارخانه را تعطیل می‌کند و تولید را به جای دیگری می‌برد. سرمایه‌گذاری آنها دیگر مثل سابق در یک جا حبس نشده است و می‌تواند جابه‌جا شود. به عبارت دیگر، تکنیک‌های جدید تولید، به زیان فعالیت‌های سندیکایی بوده است.

به‌علاوه، فرهنگ سندیکایی در برابر فرهنگ کالایی ضربه سنگینی خورده است. مردم بیش از پیش از کارگر به مصرف‌کننده تبدیل شده‌اند. به عبارت دیگر، هویت جدید شما دیگر ارتباطی با محل کار شما ندارد، بلکه به الگوی مصرف شما مربوط می‌شود. فروشگاه‌های بزرگ و «مال»ها و آگهی‌ها طبقات گوناگون مردم را به خود جذب می‌کنند به طوری که مردم در خیالشان، خود را به صورت شخصی دیگر تصور کنند. در چنین بستری، فعالیت‌های سندیکایی نامنطبق با زمان و بی‌مورد به نظر می‌آید: فرهنگ دیروزی است، و شعارهای آن باقی مانده‌های روزهای بدون «مال» و تبلیغات است. مپن دوستی و ملی‌گرایی ارزشی را که داشت از دست داده است؛ فقط نوعی سبک زندگی شده است و دیگر آن خصلت‌های فرهنگی معنادار و هدفمند سابق را ندارد. شخص می‌تواند ادعای ملی‌گرایی کند بدون اینکه به مردمی که آن ملت را تشکیل می‌دهند هیچ تعهدی داشته باشد. لبه تیز ملی‌گرایی بیش از هر چیز علیه دگراندیشی است. اغتشاش و فتنه‌جویی برچسب روز شده است. دانشجویان، روزنامه‌نگاران، کارگران، دهقانان، زنان، و هر کس را که می‌خواهد مسائل موجود در اجماع ملی را مطرح کند و زیر علامت سؤال ببرد، به چشم بیگانه با ملت می‌بینند.

به‌خاطر بیکاری ساختاری و بخش اشتغال غیررسمی وسیع امروزی، نارضایتی‌ها حالا از محل‌های کار سابق به خیابان‌ها آمده است. بقا در این خیابان‌ها ناگزیر به فعالیت‌هایی منجر می‌شود که می‌تواند غیرقانونی محسوب شود: چه در خرید و فروش مواد مخدر، سکس، اسلحه، یا حتی معامله‌های پایاپای. وجود چنین فعالیت‌هایی در خیابان‌ها این فرصت و امکان را به دولت می‌دهد که به‌واقع به جنگ مردم برود. خصلت دولت [سرمایه‌داری] بیشتر متمایل به برخورد امنیتی است تا تأمین رفاه، گرایش به مراقبت پلیسی از جمعیت کشور دارد تا مراقبت از زندگی مردم. ایدئولوژی‌هایی که دولت کوچک‌تر را ترویج می‌کنند (مثل نولیبرالیسم) هیچ مشکلی با توسعه و گسترش دستگاه امنیتی-انتظامی دولت ندارند. فاصله میان استیصال و انقلاب برای قشر

ممتاز به خوبی روشن بوده است. برای جلوگیری کردن از این سیر به سوی انقلاب، در مقابل این قشر ممتاز فقط دو راه باز بوده است: مصالحه به منظور جلوگیری از بروز وخیم‌ترین پیامدهای سیاست نولیبرالی (که همان خصلت لیبرالیسم است) یا متوسل شدن به اقدام‌های امنیتی شدید به منظور در هم کوبیدن روحیهٔ عصیان و انقلاب (که خصلت محافظه‌کاری است). ولی در عمل، لیبرالیسم در برابر خشم و غضب محافظه‌کاری عقب کشید، و فقط یک راه باز ماند: گسیل نیروهای پلیس ضدشورش. فاصلهٔ میان نیروهای «تجارت آزاد» و «مداخلهٔ بشردوستانه»، فاصلهٔ میان زنجیره‌های جهانی [تولید و توزیع] کالا که سراسر جهان را در بر می‌گیرد و جنگ‌های با هدف تغییر رژیم که دولت‌ها و کشورها را در هم می‌شکنند و آشوب و نابسامانی به وجود می‌آورند، بسیار کوتاه و ناچیز شده است. همان‌طور که مارکس در سال ۱۸۶۷ نوشت، زور «خودش یک قدرت اقتصادی» است.

است. کار (Decent Work) «دفاع و حمایت از «کار شایسته (ILO) شعار کنونی [در زمان نوشتن این مقاله] سازمان جهانی کار شایسته شامل چهار عنصر است: ارتقای مشاغل و اشتغال، برقراری و تحقق حقوق کار، بسط حمایت‌ها و تأمین اجتماعی، و ارتقای «گفت‌وگوی اجتماعی» میان سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی و سازمان‌های کارفرمایان. این کارپایهٔ لیبرال در زمان ما، که صرف وجود سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی خودش زیر علامت سؤال است، رادیکال و تندروانه به نظر می‌آید. داوری دیوان عالی هند نمونهٔ بارزی از سرکوب قدرت کارگران بود. در سال ۲۰۰۹ نیز پس از یک نبرد کارگری عمده، رئیس انجمن قطعه‌سازان خودرو هند از جانب طبقه‌اش چنین گفت: «ما نمی‌توانیم کشوری سرمایه‌داری باشیم که قوانین کار سوسیالیستی دارد.» این قوانین باید از سر راه برداشته می‌شد. از دههٔ ۱۹۹۰ به بعد به تدریج این قوانین را عقیم کرده و از بین برده‌اند. از آن زمان تا کنون، طبقهٔ سرمایه‌دار بی‌محابت‌تر و مصمم‌تری در قدرت بوده است که دستاوردهای کارگران در جریان مبارزات طولانی رهایی‌طلبانهٔ آنها را از آنان پس گرفته است. دوستی و پارسایی لیبرالی جایی در میان این طبقهٔ سرمایه‌دار ندارد. به همین دلیل است که لیبرالیسم سازمان جهانی کار رادیکال و تندروانه به نظر می‌آید.

سازمان جهانی کار معیاری را معین می‌کند که به ندرت رعایت می‌شود. سازمان جهانی کار «انترناسیونال دوّم» نیست؛ در حال حاضر هیچ انترناسیونال کارگری قابل توجهی وجود ندارد. فدراسیون‌های ملی قدرتمند کمتر دیده می‌شود، چه برسد به سندیکاها قدرتمند در محل‌های کار. کارگران دیگر امکان داشتن تجمع‌ها و تشکل‌های خودشان را ندارند یا کمتر دارند، و سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی هم در این محیط کار سازمان‌دهی چندانی نمی‌کنند. با وجود این، پیشاهنگ و سردمدار اصلی دگرگونی بنیادی، حتی در قرن بیست‌ویکم، همچنان طبقهٔ کارگر است. این طبقه، چه شاغل باشد چه بیکار، طبقه‌ای است که سرمایه ندارد و چاره‌ای ندارد جز اینکه در کوچه پس‌کوچه‌های تاریک به دنبال تأمین معاش باشد. همین طبقه است که اکثریت

نوع بشر را تشکیل می‌دهد؛ چیز زیادی جز ته‌مانده‌های سفره‌گیرش نمی‌آید و امید دارد که بتواند خیلی بیشتر از این به دست آورد. شجاعت و شهامت عظیم آن در مقابله با قدرت جاافتاده سرمایه‌داری معاصر، ریشه در امید او به بدیلی بهتر دارد.

امروزه جنبش چپ در مقابله با پدیده منفصل شدن تولید، فرهنگ مصرف‌گرایی، و قدرت‌گیری دولت امنیتی چه می‌کند و باید بکند؟ پاسخ آسانی وجود ندارد.

نخست، امید و هدف فعالیت‌سندیكایی و اتحادیه‌یی، تکوین و تقویت قدرت کارگران است. این به معنای مبارزه با فرهنگ است که مردم را به مصرف‌کنندگان تبدیل می‌کند. پیش‌برد کارزارهایی فرهنگی که گنجینه تاریخ «چپ» و سهمی را که کارگران در دنیا دارند غنی‌تر می‌کنند، ضرورت دارد. امروزه جوانان دیگر به صورتی اصولی و مؤثر درباره «چپ» و تاریخ آن نمی‌آموزند. باید رزمید و تاریخ «چپ» را وارد برنامه درسی مدرسه‌ها کرد و شناخت فرهنگی تازه‌ای از نقش و سهم کارگران در دنیا به وجود آورد. این پیکار فرهنگی بسیار مهم است، و سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی لازم است که از کارگران فرهنگی-آموزگاران و هنرمندان-برای پیش‌برد این مبارزه کمک بگیرند.

دوم، تکوین و تقویت قدرت کارگران صرفاً به معنای ایجاد سندیکا و اتحادیه در محل‌های کار نیست. به معنای این هم است که قدرت کارگران حتی در محل زندگی آنها نیز تکوین یابد و تقویت شود. در مقابل ایجاد تفرقه‌های اجتماعی در میان کارگران بر حسب جنسیت، مذهب، یا کاست [در هند]، باید نیروی طبقه کارگر را تقویت کرد. سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی نمی‌توانند مبارزه کارگران برای حفظ کرامت و شأن خود را به نوعی نامربوط به قدرت طبقه کارگر ببینند. کارگران نمی‌توانند قدرتمند باشند مگر آنکه متحد باشند. مبارزه با سلسله‌مراتب اجتماعی، فرقه‌گرایی مذهبی، و زن‌ستیزی اهمیت اساسی در فعالیت «چپ» دارد.

سوم، مبارزات طبقه کارگر در محل سکونت و زندگی طبقه کارگر، برای تجمیع و تقویت قدرت طبقه کارگر ضرورت بنیادی دارد. در زمان ما، خانه‌های کارگران در بیغوله‌ها و زاغه‌های محله‌های فقیرنشین است. کارگران در محله‌های پُرجمعیت و متراکم و با حداقل امکانات دولتی زندگی می‌کنند. از ثروت اجتماعی کشور چیزی به این محله‌ها نمی‌رسد. در نتیجه، کارگران این مناطق به (۱) ابتکار و سازمان‌یابی خودشان، (۲) بازارهایی که این یا آن نوع گروه‌های تبهکار یا گروه‌های مذهبی و سازمان‌های مردم‌نهاد «سَمَن» ایجاد می‌کنند، و به (۳) عاطفه و وجدان نهانی زنان در میان کارگران وابسته‌اند که تلاش و پیکار آنها به خاطر حفظ یکپارچگی خانواده‌هایشان آنها را به کوششی عظیم در راه بازتولید اجتماعی می‌کشاند. مورد اول نشان دهنده امکان و احتمال سوسیالیسم است. مورد دوم، مهم‌ترین چالش کارگران است، زیرا در اینجا است که سازمان‌های مذهبی و مافیایی چنگال‌های خود را در عمق زندگی طبقه کارگر فرو می‌برند. اینها- و نیز «سَمَن»ها- موانع دست‌وپاگیر ساختاری در راه رشد

«چپ» هستند. ولی رشد «چپ» صرفاً از راه مقابله رودررو با این پدیده‌ها و نهادها نیست. باید با کار خودش در عرصهٔ بازتولید اجتماعی ثابت کند که در حقیقت بدیل بهتری در برابر مذهب و خیریه است. سازمان‌های «چپ» برای کمک کردن به طبقهٔ کارگر در مبارزه‌اش در راه دسترسی به آب و برق، مسکن و خدمات شهری، مدرسه و بهداشت و درمان باید کارپایه‌هایی ایجاد کند، و در عین حال، موقعی که رساندن این خدمات را به صورتی نسبتاً خودگردان شروع می‌کند، در کنار طبقهٔ کارگر و همراه با آنها کار کند. البته این فعالیتی خطرناک است. به معنای تضعیف موقعیت گروه‌های تبهکار، مذهبی، و «سَمَن»‌ها است، که همهٔ آنها منافع عظیمی در این نوع کار دارند.

بدون احیای فرهنگ کارگران، اتحادیه‌های صنفی و سندیکاها احیا نخواهند شد. بدون شناخت و توجه به پدیدهٔ منفصل شدن تولید، و بنابراین ضرورت تکوین و تقویت قدرت کارگران در محل سکونت و زندگی کارگران- اگر متشکل کردن آنها در محل کار ممکن نیست- راه ساده‌ای برای احیای قدرت سندیکایی و اتحادیه‌یی وجود ندارد. مقصود، تکوین قدرت کارگران است، نه قدرت کارخانه. دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی بزرگی پیش پای ما وجود دارد که باعث خشم و غضب کارگران می‌شود. وظیفهٔ مدافعان [حقوق و منافع] کارگران- سندیکاها و اتحادیه‌ها و حزب‌ها- است که وقتی این موج‌های خشم برمی‌خیزد، وقتی که شرایط عینی رنج و درماندگی به قوران عامل ذهنی- اعتراض- منجر می‌شود، آماده باشند

مدیران ناپسامانی کنونی ما قادر به حل و فصل رنج و سختی اقتصادی و مواجههٔ سیاسی نیستند؛ لگام نولیبرالیسم سفت و سخت است، و متوسل شدن این مدیران به رفتارهای جنگ‌گونه در واکنش به ناآرامی‌ها، بیشتر از روی عادت است. آونگ اجتماعی به سوی بی‌ثباتی و عدم اطمینان و تشویش تاب می‌خورد، و نیروهای «چپ» امیدوار، که با پیامشان دربارهٔ قدرت مردمی تلاش دارند این تلخی را به امید تبدیل کنند، با عزمی راسخ به این وضع توجه دارند

آهنگ انقلاب را شاهد باش، فراق... چه آهسته، و چه تند.» [از فراق گورکھپوری، شاعر و نویسندهٔ اردو زبان هندی قرن»

بیستم]

اندیشه نو: استفاده تمامی ویا بخشهایی از این مطلب با ذکر منبع بلا مانع است

[i] Vijay Prashad, *Every Form of Working-Class Activity*, in "Marx200 – The Significance of Marxism in the

21st Century", by Marx Memorial Library, Praxis Press, UK, 2019